

انسداد سیاسی یا راهبندان سیاسی؟

دکتر سید هاشم آقاچری

هر حرکت اجتماعی - سیاسی، صرف نظر از سازمان و تشکیلات، از چهار عنصر تئوری و هدف غایی، تحلیل خاص از شرایط خاص، استراتژی و برنامه‌ها و تاکتیکها تشکیل می‌شود. در این میان تحلیل شرایط هر مرحله از حرکت اجتماعی - سیاسی از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. چرا که بر پایه چنین تحلیلی است که تئوری و هدف غایی، در کاربست مشخص خود به اهداف مرحله‌ای، خط مشی و تاکتیکهای دستیابی به آنها تبدیل شده و دستورالعملهای عینی عاملان سیاسی و اجتماعی را تعیین می‌کند. اگر استراتژی و تاکتیکهای اجرایی، شیوه تحقیق تئوری و اهداف آن را بیان می‌کند، تعیین و تدوین خط مشی بدون درک درست شرایط و تحلیل دقیق هر مرحله ممکن و میسر نیست و در این میان هر نیروی سیاسی اگر در تحلیل شرایط مرتکب خطا گردد و به ادراک نادرستی از واقعیت نایل شود، ناگزیر در اتخاذ خط مشی‌ها، تاکتیکها و راهکارها نیز مرتکب خبط و خطا خواهد شد و در دستیابی به اهداف و عنوان بندی هر موقعیت ویژه‌ای نیز چیزی جز تلخیص و فرمول بندی تحلیلهای و در نتیجه تحت تأثیر قرار دادن استراتژی و تاکتیکها نیست. اکنون مدتی است که تحلیل آخرین وضعیت سیاسی - اجتماعی جامعه و ارزیابی شرایط و مسائلی که جنبش مدنی و اصلاح طلبی

دوم خرداد با آن مواجه است. به یکی از دلمشغولی‌ها و مباحثه‌های جدی اصلاح طلبان تبدیل شده است. برخی از افراد، شاید بدون تأمل در باب مبانی و لوازم و باگونه‌ای سهل‌انگاری و عدم دقت از پدیده و مفهومی به نام «انسداد سیاسی» سخن گفته‌اند، عنوانی که جناح ضد اصلاحات نیز با ذوق زدگی فراوان آن را گرفته و از طریق تأکید و بزرگنمایی، می‌کوشد که اهداف خاص و محافظه‌کارانه - اقتدارگرایانه خود را بدان وسیله پیش ببرد. جبهه ضد اصلاح‌طلبی در هفته‌های اخیر با نوعی بدل‌کاری و از طریق فرافکنی امیال و منویات خویش تلاش ورزیده تا به انتساب نظریهٔ انسداد سیاسی به جبهه دوم خرداد اراده معطوف به ایجاد انسداد سیاسی خود را پنهان کند و با تبلیغ بر روی آن به تحمیل احساس انسداد سیاسی بر مردم و اصلاح طلبان بپردازد. هدف آنان از چنین تبلیغ و ترویجی آن است که اقتدار خویش را به اثبات رسانند، مخالفان خود را مأیوس سازند و به آنها القا نمایند که چاره‌ای جز گردن‌گذاردن به حکم محافظه‌کاران و اقتدارگرایان ندارند. اگر جنبش اصلاح‌طلبی در دام چنین توهم و پندار نادرستی گرفتار آید و بواقع باور کند که جادهٔ اصلاحات به پایان بن بست خود رسیده و همهٔ درها بر روی او بسته شده و هیچ راهکار قانونی، مدنی و مسالمت‌آمیزی برای گشودن راه فرو بستهٔ خود در پیش رو ندارد، به ناگزیر در جبر میان دو گزینهٔ انزواجویی - انحلال‌طلبی یا افراط‌گرایی - آنتاگونیسم گرفتار خواهد آمد. دو گزینه‌ای که در هر حال به سود مخالفان اصلاحات در ایران است و پذیرش بن بست یا انسداد سیاسی به معنی مأیوس شدن از نظریه و جنبش اصلاح‌طلبی است. چنانچه در شرایط کنونی مردم دچار یأس شوند، جامعهٔ ما گزینهٔ انزوا و انفعال را پیشه خواهند کرد و در رابطه خود با جبهه دوم خرداد و اصلاحات دچار بیگانگی سیاسی - اجتماعی می‌شوند و همراه با بخشی از نخبگان، روشنفکران و دانشجویان آلترناتیوها و بدیل‌های انحلال‌طلبی را بر

خواهند گزید. گزینه انحلال طلبی و ناپیگیری مطالبات و مسیر اصلاحات نیز چیزی جز تسلیم طلبی در برابر اراده محافظه کاران و اقتدار گرایان نیست، همچنان که آثار وضعی مایوس شدن نخبگان، روشنفکران و به ویژه دانشجویان نیز عمدتاً به جمع بندی‌های آنتاگونیستی و تبدیل تضادهای سازش‌پذیر به تضادهای سازش‌ناپذیر در عرصه سیاسی - اجتماعی منجر خواهد گردید. آنتاگونیستی شدن شکافها و تضادهای موجود و روی آوردن به شیوه‌های آنارشستی، براندازانه، غیر قانونی و قهرآمیز نیز مقدمه‌ای است که جبهه ضد اصلاحات برای برهم زدن قواعد دموکراتیک رقابت و مبارزه سیاسی و مسالمت‌آمیز و توسل به شیوه‌های سرکوب و نظامیگرانه، به آن مبحث به مقدمه‌ای واجب و لازم می‌نگرند.

آنان مترصد نشسته‌اند تا با متهم کردن اصلاح طلبان به براندازی و به خطر انداختن نظم جامعه و امنیت نظام و در شرایطی که در عرصه رقابت آزاد و قانونی، گرفتار عقب نشینی و شکست شده‌اند، زمینه‌های روانی - سیاسی مناسب را برای میلیتاریستی کردن فضای اجتماعی - سیاسی فراهم آورند و هدف نهایی خود را که همانا ایجاد انسداد سیاسی و امحای جمهوریت و دموکراسی در نظام جمهوری اسلامی است، جامعه عمل بپوشانند. صرف نظر از نیت و انگیزه مدعیان «انسداد سیاسی»، اما در یک مواجهه نظری و تحلیل و بررسی تئوریک باید مفهوم و دلالت‌های مورد نظر از چنان عنوان و منظوقی را مورد تأمل و چالش قرار داد و از استعمال کنندگان عبارت انسداد سیاسی پرسید که مقصود چیست؟ اگر مراد آنان این است که از ۲۹ بهمن ۷۸ و به دنبال پیروزی مردم و اصلاح طلبان در انتخابات مجلس ششم، جبهه ضد اصلاحات دور تازدای را در هجوم به جنبش دوم خرداد آغاز کرده است و با توسل به حربه‌های گوناگون و از جمله ابزار شبه قانونی کوشیده و می‌کوشد که در جاده اصلاحات گردنه‌گیری کند و در مسیر آن

سنگ اندازی و مانع تراشی کند، قطعاً امری مقبول، بلکه مشهود است که نگاد سریع و سطحی به وقایع اتفاق افتاده در ماههای اخیر آن را به اثبات می‌رساند.

تردیدی نیست که موج جدید اصلاح طلبی در ماههای اخیر، فشارهای تازدای را بر جنبش مدنی و اصلاح طلبانه ملت ایران وارد آورده و می‌آورد. تلاش محافظه کاران برای استفاده از برخی نهادها و قوای کشور از قبیل شورای نگهبان و قوه قضائیه علیه دستاوردها و برنامه‌های اصلاح طلبان، در ماههای اخیر به گونه‌ای آشکار خود را به نمایش گذاشته است. چنان‌که تعطیلی مطبوعات، بازداشت‌های روزنامه نگاران و اصلاح طلبان و انجام محاکمات بدون رعایت ضوابط قانونی و نیز افزایش تهدیدها و فشارها برای جلوگیری از سخنرانی روشنفکران و چهره‌های اصلاح طلب و ناممکن بودن تداوم اصلاحات در کشور را به برخی اذهان القا کرده است. موضوعی که خود از جمله اهداف جبهه راست ضد دوم خرداد به شمار می‌رود. اما هیچ‌یک از مانع تراشی‌ها و سنگ اندازیهای مذکور را نمی‌توان به عنوان دلایل پایان کار سیاست ورزی و رسیدن به بن بست و انسداد سیاسی قلمداد کرد. این گونه کوششهای مقابله جویانه و تحریکات ایدایی، به صورتهای مختلف از دوم خرداد هفتاد و شش، جریان داشته و امری تازه و خاص ماههای اخیر نیست. هر چند که بر خلاف گذشته که کمتر در قالب نهادهای رسمی قدرت انجام می‌گرفت، در دوره جدید، تلاش شده و می‌شود که نهادها و قوای رسمی حاکم را به میدان مقابله با اصلاحات بکشانند و شاید همین تاکتیک هم بوده است که در ذهن برخی افراد اصلاح طلب، شائبه بروز بن بست و انسداد سیاسی را دامن زده است. یکی از کوششهای جبهه دوم خرداد از آغاز تاکنون جلوگیری از استحاله ولایت فقیه از اصل و نهادی قانونی و دموکراتیک به اصل و نهادی فراقانونی بوده است. در برابر تلاشهای فکری و

عملی ضد اصلاح طلبی برای خارج کردن اصل و نهاد رهبری از جایگاه قانونی، مشروط و مقید به مبانی مردم سالارانه و پاسخگوی آن، اصلاح طلبان کوشیده و همچنان باید بکوشند که در عرصه تئوریک و پراتیک، به فرایند دموکراتیزاسیون اصل و نهاد ولایت فقیه ادامه دهند و مانع تحقق استحاله طلبان استبدادگرا شوند. استحاله طلبانی که با مبانی جمهوریت و مردم سالارانه قانون اساسی و نظام مخالفند و در پی تبدیل جمهوری اسلامی به حکومت و خلافت اسلامی بوده و هستند. مفهوم «انسداد سیاسی» جز بدین معنا نمی تواند باشد که ظرفیت اصلاح پذیری و رفرمالیته نظام سیاسی به پایان رسیده و همه رگها و مجاری فعالیت قانونی و آرام و درون سیستمی آن بسته و مسدود گشته است. همچنان که در رژیم پهلوی با به پایان رسیدن ظرفیتهای اصلاح پذیری و مسدود شدن همه راههای دموکراتیک و قانونی مبارزه با انحرافات و گزئیها، راه دیگری جز انقلاب باقی نماند و خواسته و ناخواسته استراتژی انقلاب جایگزین اصلاح گردید و به گونه ای ضرورت آمیز در واقعیت خارجی یا به صورتی اراده گرایانه و تجویزی، براندازی تمامیت نظام در دستور کار مردم و نخبگان اپوزیسیون قرار گرفت. باید دانست که سکت و مرگ فرد پس از انسداد کامل عروق قلب و مغز او، امری ناگزیر و محقق خواهد بود و چنانچه ارزیابی ما انسداد و گرفتگی کامل رگهای حیاتی یک سیستم سیاسی باشد، اثباتاً یا ثبوتاً باید منتظر واژگونی و مرگ سیستم بود و امید به اصلاح آن موضوعی واهی و ناممکن می شود.

انقلاب سیاسی نتیجه و لازمه منطقی انسداد سیاسی است. فرد یا گروهی سیاسی که در یک نظام همچنان راهها و مجراهایی برای فعالیت درون سیستمی، قانونی و مسالمت آمیز می شناسد و خود را ملتزم به رعایت قواعد رقابت می داند، نمی تواند پذیرنده یا مدعی انسداد سیاسی باشد. مگر آنکه این اصطلاح را با تسامح و بی دقتی به کار گیرد و «در صدد طرح و بیان

راه‌بندان‌ها و موانعی باشد که نیروهای مخالف بر سر راه چنان رقابتی ایجاد کرده‌اند. در چنین وضعی، با توجه به بار معنایی واژه شایسته است که برای بیان مقصود از عناوین و مفهوم‌سازیهایی بهره‌جوید که ضمن وصف واقعی شرایط، از توالی فاسد معنایی به دور باشد و راه را بر سوء ادراک یا سوء غرضها ببندد و خود و مخاطبان را گرفتار مغالطه‌ها و مناقشه‌هایی بی‌حاصل نگرداند. همان‌گونه که محافظه‌کاران و اقتدارگرایان خواسته‌ها و طرحهای خود را در پشت واژگان انسداد سیاسی پنهان می‌کنند، احتمال دارد که برخی از افراد وابسته به جبهه اصلاح‌طلبی نیز عنوان فوق را برای توجیه ضعفها و کم‌کاریهای خود استعمال کنند و بدین وسیله برای فرار از مسئولیتهای ناشی از کار دشوار اصلاح‌طلبی و وظایف سنگین و خطیر حاصل از آن به وسیله خویش، سرپوش گذارند. حال و وضع چنین کسانی، افراد مأیوس، سرخورده و ناتوانی را می‌ماند که از کشاکش و چالش با سختیهای زندگی، احساس عجز و رنج می‌کنند و تنها راه آسودگی و رهایی از مبارزه دشوار و ایفای مسئولیتهای در انتحار و خودکشی می‌بینند. صورتبندی تحلیل موقعیت سیاسی کنونی جامعه ذیل منطوق و مفهوم «انسداد سیاسی» صرفاً مقدمه‌ساز دو استراتژی نظامی و قهرآمیز می‌باشد، از یک سو استراتژی راست‌گرایان افراطی و سرکوبگر در درون سیستم علیه جنبش مدنی - اصلاحی دوم خرداد و از سوی دیگر استراتژی تروریستی نیروی بر انداز بیرون از سیستم. تنها این دو استراتژی و نیروهای آن هستند که ایجاد و القای انسداد سیاسی در نظام جمهوری اسلامی را به سود خود می‌دانند و در صورت توفیق در تحقق آن، بالاشتراک خواهند توانست در عزای جنبش اصلاح‌طلبی جشن شادی بر پا کنند و حلوای شیرین آن را میان خود تقسیم نمایند. مشی جنبش دوم خرداد، سیاسی است و حوزه سیاست نیز، حوزه عقلانیت ارتباطی و تفاهمی است و حداکثر جنبش مدنی - اجتماعی دوم خرداد به مثابه جنبشی

اصلاح طلب، می تواند با عقلانیت ارتباطی - انتقادی مطالبات خود را به پیش ببرد و از طریق سیاست ورزی پروژه مورد نظر خویش را تحقق بخشد. آنجا که سیاست به پایان راه رسیده و حوزه ارتباطی، تفاهمی، انتقادی دچار انسداد و بن بست گردد، دم زدن از اصلاح طلبی و انجام تغییرات پیرایشی - آرایشی در درون نظام سیاسی معنا و مفهومی نخواهد داشت. واقعیت های موجود در جامعه و نظام جمهوری اسلامی این حقیقت را همچنان ابرام و اثبات می کند که راه سیاست ورزی و انجام کنش های انتقادی - اصلاحی در چارچوب قانون اساسی و نظام همچنان گشوده است.

علیرغم سنگ اندازی ها، مانع تراشی ها و راه بندانهایی که در مسیر جاده اصلاحات ایجاد شده است، ظرفیتهای خالی جنبش اصلاح طلبی چه در حوزه نهادی (دولت - مجلس) و چه در حوزه اجتماعی (مردم - نخبگان) هنوز قابلیتهای فراوانی را برای اصلاح طلبان در جهت تداوم حرکت و پیگیری مطالبات و اهداف باقی گذاشته است. اصلاح طلبان می توانند موانعی چون شورای نگهبان یا بخشی از قوه قضائیه را که محافظه کاران و اقتدارگرایان در مسیر حرکت اتومبیل های ظریف و عقلانی سیاست قرار داده اند، با ساز و کارهای سیاسی و مسالمت آمیز بر کنار سازند و گردها و راه بندان موجود را برای تسهیل ترافیک سیاسی در جمهوری اسلامی باز کنند. شاید افرادی بر اساس تحلیل شرایط کنونی و صورتبندی آن تحت عنوان «انسداد سیاسی» در صدد هستند تا به جای «استراتژی آرامش فعال»، استراتژی مختار و موجود جبهه دوم خرداد، استراتژی های دیگری را پیشنهاد کنند. «نافرمانی مدنی» و مبارزه گانندی وار در زمره چنین پیشنهادهایی است که بعضاً از زبان برخی کسان در اینجا و آنجا تکرار می شود. متأسفانه در طرح و عنوان بندی استراتژی هم، همان بی دقتی ها، خلط ها و شتابزدگی های سابق الذکر مشاهده می شود. گاه «نافرمانی مدنی»

گفته می‌شود و شیوه «اعتصاب» از آن مراد و منظور می‌گردد. باید دانست که اولاً اعتصاب الزاماً نافرمانی مدنی نیست. بلکه می‌تواند در ضمن یک استراتژی تودهای و پوپولیستی هم به کار گرفته شود. چنان که در انقلاب اسلامی، اصلی‌ترین روش مبارزه با رژیم شاد و جنبش انقلابی معطوف به براندازی از همین شیوه در کنار روش تظاهرات تودهای خیابانی استفاده شد. ثانیاً روش اعتصاب، از حیث تنوریک می‌تواند شامل روشها و تاکتیکهای متنوعی و از جمله اعتصاب هم باشد. اما آنچه که اهمیت دارد، موضوع کار آمدی و محاسبه اتخاذ چنان روشهای با منطق هزینه - فایده و پیش شرطهای لازم سازماندهی، فرماندهی مهندسی و مدیریت اعتصاب است. هیچ نیروی اصلاح طلبی علیه خود دست به اعتصاب نمی‌زند و غضنفروار توپ را وارد دروازه تیم خودی نمی‌کند.

در شرایطی که قوه مجریه و نهاد دولت در اختیار جبهه اصلاح طلبی است و دانشگاهها، کارخانهها و مراکز کارگری از سوی مدیریت وابسته به دوم خرداد و کابینه اصلاح طلبان اداره می‌شود، تجویز روش اعتصابات دانشجویی یا کارگری بیش و پیش از آنکه نیروی ضد اصلاحات را زیر فشار قرار دهد، دولت اصلاح طلب را زیر فشار قرار می‌دهد. و جنبش دانشجویی یا دیگر نیروهای مدافع اصلاحات اتخاذ چنین روشهای ضد کار آمدی را برای اصلاح طلبان تجویز و اجرا نمی‌کنند. روشن است پس از پاسخ صحیح و راهگشا به پرسشهایی از قبیل چه کسی، کجا، کی، علیه چه و برای دستیابی به کدام هدف و مقصودی دست به اعتصاب می‌زند. نمی‌تواند به طور مبهم، کلی و بدون تحلیل و محاسبه دقیق، خواهان توسل به اعتصاب باشد. تنها پس از پاسخگویی نتیجه بخش و معطوف به اهداف اصلاح طلبان است که می‌توان به گونه‌ای عینی و عملیاتی انجام این یا آن حرکت اعتصابی را مورد تأیید قرار داد و پذیرفت. کسانی که استراتژی «نافرمانی مدنی» را به عنوان بدیل

استراتژی آرامش فعال پیشنهاد می‌کنند، باید به طور شفاف توضیح دهند که مفهوم عناصر و لوازم آن استراتژی چیست؟ مدعیان چنان استراتژی آلترناتیوی، اگر با دقت و پایداری به تمام مبانی نظری و لوازم اجتماعی، آن را به کار ببرند، باید متوجه باشند که پیش شرط اجتماعی، و عینی استراتژی «نافرمانی مدنی» وجود جامعه مدنی با نهادهای خاص آن است. در جامعه‌ای که هنوز نهادهای مدنی شکل و تعین نیافته است، مصداق خارجی «نافرمانی مدنی» چیزی جز «نافرمانی تودهای» نخواهد بود. برای اجرای خط مشی «نافرمانی مدنی» اتحادیه‌ها، سندیکاها، تشکلهای و نهادهای مدنی با ساختاری مستحکم مورد نیاز است به گونه‌ای برنامه ریزی شده که کنشهای مشخص اعتراض مدنی را سازماندهی و هدایت کرد. در زمان، مکان و موقعیت ویژه‌ای، نافرمانی را آغاز کرد و با مدیریت و هدایت سامان یافته، عقلانی و کنترل شده نیز در زمان، مکان و موقعیت تعیین شده مفروض آن را به پایان رساند. در شرایط پراکندگی نیروهای اجتماعی، فقدان ساختارهای مستحکم و نهادینه شده در روابط هویت‌ها و گروه بندی‌های مدنی - اجتماعی، عدم رهبری تشکیلاتی، خط مشی و برنامه معین و قابل اجرا و قابل مهار، سخن گفتن از نافرمانی مدنی چیزی جز دامن زدن به احساسات خام و راه دادن به امواج لجام گسیخته و کور تودهای در پی نخواهد داشت. به علاوه اگر مقصود از نافرمانی مدنی شانه خالی کردن از قانون و نقض آن به وسیله نیروهای سیاسی، نخبگان یا شهروندان باشد، باید دانست که چنین کنشهایی با منطق لگالیسم و قانونگرایی جنبش اصلاح طلبی قابل جمع نمی‌باشد. البته مبارزه قانون شکنانه یا گاندی وار، شیوه‌ای از مبارزه است، اما باید دانست که گاندی دست‌اندرکار مبارزه‌ای برانداز برای نفی سیستم استعماری انگلیسی حاکم بر هند بود. مبارزه منفی گاندی و فراخواندن مردم هند به سرپیچی و نافرمانی از قوانین و مقرراتی که نایب السلطنه استعمار انگلیس حاکم کرده بود، هر چند که در روش مسالمت‌آمیز و

مبتنی بر نظریه عدم خشونت بود، اما هدف آن واژگونی سیستم حاکم و برانداختن سلطه کلنیالیسم امپراتوری بریتانیا بود. اصلاح طلبی دوم خرداد خواهان براندازی نظام حاکم نیست. بلکه رفع گیرها و پیچها و اصلاح کژی‌ها و کاستی‌های موجود را نشانه رفته است. مبارزه گاندی مبارزه برون سیستمی و براندازانه بود. تکاپوی مدنی - اصلاحی دوم خرداد مبارزه‌ای درون سیستمی و اصلاح گریانه است و بالضروره نیازمند روشها و استراتژی متناسب با خود می‌باشد. نوسان میان مهندسی اجتماعی و یوتوپیاگرایی در میان برخی از افراد حکایت از آن دارد که فعالیت‌های سیاسی و الزامات آن هنوز به طور بایسته و شایسته در جامعه ما نهادینه نشده است. مطلق گرایی و سیاه - سفید کردن عرصه سیاست، رد منطق انقلابیگری از موضع مش گام به گام در یک زمان و نقص استراتژی اصلاح طلبانه و تدریجی از موضع چپ روانه و ماورای انقلابی در زمانی دیگر از جمله آثار و عوارض توسعه نایافتگی سیاسی است که باید در فرآیند جنبش اصلاح طلبی زدوده شود. اصلاح طلبان، تنها با منطق اصلاح طلبی و پیگیری استراتژی آرامش فعال است که می‌توانند اهداف مورد نظر را دنبال کنند و راه برون رفت از مدار بسته تاریخی میان بسیج توده‌ای - شورش و استبدادی و خود کامگی را هموار و نهادینه سازند. هنوز فرصتهای بسیاری باقی مانده است تا مردم و اصلاح طلبان نا امید شوند. نباید با مواجهه با اولین فشارها و مانع تراشیهای محافظه کارانه - اقتدار گرایانه در منطق و مشی اصلاحات تردید کرد و از آن رویگردان شد. اصلاح طلبان جمهوری اسلامی باید با اتکا به مبانی تئوریک - ایدئولوژیک خود یعنی گفتمان دینی روشنفکری اسلامی، مبانی حقوقی خود، یعنی قانون اساسی حاوی گوهر و روح جمهوریت و دموکراتیک و مبانی استراتژیک خود یعنی آرامش فعال و رقابت قانونی، مسالمت جویانه، مبتنی بر عدم خشونت و متکی بر قدرت افکار عمومی و جنبش اجتماعی برای باز کردن راه بندهای سیاسی کنونی در

فضای سیاسی کشور چاره اندیشی کنند. اکنون به علل ضعفها و نارسایی موجود در ساختار تشکیلاتی، اهداف و برنامه‌های عملیاتی جبهه دوم خرداد، وجه آرامش به وجه فعالیت استراتژی گزیده جبهه دوم خرداد امری ضروری به شمار می‌رود. هر چند که اقدامات اخیر مجلس و برخی تحریکات رئیس جمهوری زمینه‌های جدیدی را در افق آینده استراتژی آرامش فعال فراهم کرده و امیدهای گشایشی را در فضای سیاسی - اجتماعی برانگیخته است، اما توجه مؤکد و مجدد بیشتر به سه عامل مهم فعالیت در جبهه اصلاح طلبی یعنی جنبش دانشجویی و جنبش روشنفکری (نخبگان)، مطبوعات و احزاب لازمه ایجاد تحرکی تازه در عرصه اجتماعی و عمومی محسوب می‌شود. بر اصلاح طلبان است که برای گشودن راه بندان سیاسی موجود به کشف تاکتیکهای نو پردازند و همزمان فعلیت بخشیدن به همه ظرفیتهای قانونی و اجتماعی خود در دو حوزه نهادی (مجلس - دولت) و عمومی (نخبگان - مردم) را در دستور کار و برنامه‌های عملیاتی خود قرار دهند. تنها بدین طریق است که می‌توان راه عقلانی و معطوف به اهداف اصلاح طلبانه را در میان دو بیراهه انحلال طلبی و آنتاگونیسم باز کرد و از القای سرخوردگی و یأس در میان مردم، روشنفکران و دانشجویان و در غلتیدن به وادی انفعال - انزوا یا افراط - آنارشیزم، که هر دو مقدمه انسداد سیاسی و سرکوب اصلاحات است، پیشگیری نمود. در این میان شفافیت افکار عمومی تنها منبع قدرت و سرمایه جبهه اصلاح طلب است.

حفظ اعتماد و حمایت مردم از جنبش اصلاح طلبی و مواجهه شفاف با مسائل، همان چیزی است که اصلاح طلبان باید دغدغه آن را داشته باشند. باز کردن راهبندان سیاسی نیز با اتکا به چنان منبع «اقتداری» امکان پذیر خواهد شد.

پایان یک پروژه

دکتر حسین بشیریه

● آقای دکتر بشیریه! همان طور که می‌دانید فضای برخاسته از دوم خرداد به صورت موجی عظیم، فرآیند سیاست در کشور را تغییر داد اما پس از گذشت قریب به چهار سال به نظر می‌رسد این جنبش از نفس اولیه خود افتاده است. اگر بخواهیم از زاویه جامعه‌شناختی به فرآیند انفعال و کم‌شتاب شدن حضور مردم و ضرورت پایانی این فرآیند بنگریم، نقطه عزیمت ما کجا خواهد بود؟ - تردیدی نیست که جنبش دوم خرداد در تاریخ انقلاب اسلامی فصلی تازه و بیانگر مجموعه‌ای از تحولات عمیق اجتماعی بود که در سطح زندگی سیاسی، در ایران انعکاس پیدا نکرده بود و از نظر هیئت حاکمه نیز تا اندازه زیادی تحولی غریب و غیرقابل پیش‌بینی محسوب شد که تبعات قابل ملاحظه‌ای نیز داشته است. از سوی دیگر به نظر می‌رسد از آغاز پیروزی جنبش، میزان قابل توجهی از مقاومت در مقابل آن شکل گرفت و به تدریج جنبش برای تثبیت و پیشرفت خود مقاومت و مقابله کرد.

همان طور که شما اشاره کردید، جنبش اکنون دچار نوعی انفعال شده و از حرکت باز ایستاده است. گرچه می‌توان اذعان کرد که مغز متفکر آن (آقای خاتمی) همچنان در حال فعالیت است. بنابراین در پاسخ به سؤال شما که دلیل چیست و نقطه عزیمت ما برای بررسی آن چه خواهد بود، باید بگویم که روی

هم رفته جنبش دوم خرداد در ایران، یک جنبش دمکراتیک و بیانگر خواسته‌های عمومی مردم، برگسترش دمکراسی و آزادیهای مدنی بوده است در حالی که به نظر من حداکثر ظرفیت ما، برای پذیرش فرآیندهای دمکراتیک، خواسته‌های مطرح شده از سوی دوم خرداد است و در واقع جمهوری اسلامی دچار تحولاتی شده است که چنین پتانسیلی در آن وجود دارد.

● این تحولات چیست؟

– جمهوری اسلامی تاکنون سه مرحله را پشت سر گذارده است: حکومت دوران اولیه انقلاب، از سال ۱۳۵۷ تا سال ۱۳۶۷ که یک دوران «بسیج گرایانه پوپولیستی و کاریزماتیک» بود که ویژگیهای سیاسی خودش را داشت و باید آن را از نوع «دمکراسیهای انقلابی» محسوب کرد. بنابراین با حکومتهای دمکراتیک تثبیت شده، نسبتی نداشت که فکر می‌کنم در این باره تردیدی وجود نداشته باشد. از سال ۱۳۶۸ تا سال ۱۳۷۶ ساختار حکومتی در ایران ساختاری بود که از حیث مقایسه با دمکراسیهای نظامهای دمکراتیک، یک «دمکراسی صوری» بود زیرا برخی نهادها و رویه‌های دمکراتیک مثل پارلمان و انتخابات در آن رایج بود.

● دمکراسیهای صوری در جهان چه ویژگیهایی دارند؟

– در این دمکراسیها، نمایی از نهادهای دمکراتیک وجود دارد ولی در پشت این نمای ظاهری، «اریستوکراسی قدرت» قرار دارد که هم ابواب قدرت را کم و بیش کنترل می‌کند و می‌بندد و هم اینکه دارای احساسی از حقانیت برای خود در عرصه قدرت است و قدرت سیاسی را در درجه اول از آن خود تلقی می‌کند.

● آیا نمی‌توان آن را در زمره حکومت‌های ایدئولوژیک طبقه‌بندی کرد؟
 - حکومت ایدئولوژیک در سراسر آن موجود است، منتها در داخل حکومت ایدئولوژیک هم تنوعاتی وجود دارد، اما در تعریف علوم سیاسی، به مفهوم دقیق کلمه، «حکومت دمکراسی نمایشی است که مظاهر دمکراسی در آن وجود دارد.» اما قدرت در دست طیف سنتی است. بعد از سال ۷۶ اتفاقی که افتاد، قدرت سنتی در ایران به دلایلی از حفظ وحدت خود بازماند و به دلایلی نیز نتوانست مانع گسترش نیروهای مخالف شود و به دلایلی نیز از بسیج انقلابی نیروها بازماند که در نتیجه دچار نوعی بحران گردید. انتخابات سال ۷۶ فرصتی را فراهم کرد که برخی از گروه‌های قدرت فرصت را غنیمت شمارند و با استفاده از انفعال سیاسی کل جمعیت یا بخش عمده‌ای از جمعیت و استفاده از شکاف‌های داخلی و همچنین استفاده از یک طبقه متوسط جدید با سواد در سطح شهرها که با شیوه زندگی ایدئولوژیک چندان دمساز نبودند، حرکتی را ایجاد کنند که در آغاز به پیروزی در انتخابات ریاست جمهوری و به دنبال آن انتخابات شوراها و مجلس منجر شد و جنبش را پیش برد.

● در واقع انقلاب وارد مرحله‌ای شد که در آن نهادهای دمکراتیک فعال شدند؟

- البته در قالب یک نظام شبه دمکراسی، به نظر من چیزی که در ایران اتفاق افتاده این است که در نتیجه انتخابات دوم خرداد ۷۶، گذار از دمکراسی صوری به چیزی است که در اصطلاح علوم سیاسی به آن «شبه دمکراسی» گفته می‌شود.

● چه تعریفی از شبه دمکراسی به دست می‌دهید؟

شبه دموکراسی، فرآیندی است که در آن اریستوکراسی سنتی به دلایلی قدرت فائقه گذشته را ندارد و حداقل اینکه دیگر نمی تواند همه مراجع اقتدار را تصرف کند. گرچه در پشت پرده دارای قدرت کامل است، در نتیجه برخی مراجع اقتدار، مانند ریاست جمهوری و نمایندگی مجلس به دست برخی از گروههای معارض می افتد و آنها از این فرصت استفاده کرده و خودشان یک «الیت سیاسی» یا یک «الیگارشسی سیاسی جدید» تشکیل می دهند که طبعاً براساس اشرافیت و رابطه قدرت استوار نیست بلکه مثل همین هیئتی که اطراف دولت آقای خاتمی جمع شده اند، منشأهای مختلفی دارند. در این جنبش برخی از کارگزاران، روحانیون مبارز، جنبشهای دانشجویی و طبقه روشنفکری پیدا شده و ائتلاف کرده اند و پایه این حرکت شبه دموکراتیک را تشکیل داده اند. در چنین فضایی نقطه عزیمت تحلیل، این است که نظام جمهوری اسلامی در ایران از حیث ساختار حقوقی، نوع طبقه حاکمه و ساختار قدرت واقعی، بیش از دوم خرداد و در قالب مفهومی چون شبه دموکراسی پتانسیل ندارد و به نهایت ظرفیت دموکراتیک خود رسیده است. اگر ما به مواد مختلف قانون اساسی توجه کنیم، باید برای ما آشکار شده باشد که دولت آقای خاتمی حد و مرز نهایی دموکراسی جمهوری اسلامی را تشکیل می دهد.

از سوی دیگر از نظر ساختار قدرت، هر انقلابی موجب پیدایش یک طبقه ممتاز می شود که پایگاههای قدرت اقتصادی، سیاسی و نظامی دارد که در ایران هم این پایگاهها پیدا شده است. حاکمانی که از درون انقلابها بیرون می آیند و تا اندازه زیادی امتیازات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی را به خود منحصر می سازند، خود مانعی برای دموکراتیزه شدن می باشند. در واقع این حدودی است که بر ظرفیت پیشرفت دموکراسی در ایران مفروض است که در این چارچوب کارکرد آقای خاتمی به عنوان رئیس جمهوری و دولت ایشان،

در حد انتظار و حتی بیشتر از آن بوده است که می‌توان در مورد آن قضاوت کرد.

● آیا با تغییر یا متمیم قانون اساسی، می‌توان ظرفیتهای جدیدی ایجاد کرد تا بتوان جلو تلاطم شدید سیاسی را که هر لحظه امکان آن وجود دارد گرفت؟

– ببینید، به نظر بنده، باید بحث را به تحلیل در حدود قانون اساسی محدود کرد، چون این مقوله‌ای که هم خود آقای خاتمی مطرح می‌کند و هم نظام بر آن تأکید دارد اما صحبت کردن، از وضعیتهایی که ممکن است مسائلی خارج از قانون اساسی پیش بیاید، به نحوی از جانب حکومت، مورد پذیرش قرار نمی‌گیرد و با توجه به شرایطی که ما در ایران داریم، اگر بخواهیم از جنبش دموکراتیک آقای خاتمی حمایت کنیم و هم از حیث اینکه بخواهیم وضعیت کنونی را در نظر بگیریم، باید در چارچوب قانون اساسی فکر کنیم. اگر بخواهیم خارج از قانون اساسی فکر کنیم، مباحث زیادی پیش می‌آید، که آن هم یک بحث آکادمیکی است. بنابراین به نظر من باید بحث را در چارچوب قانون اساسی محدود کرد.

● آیا سخنان شما بدین معنا نیست که می‌توان بر این قانون اساسی متممهایی افزود و یا در آن بازنگری کرد، چون بازنگری در قانون اساسی خود یکی از اصول این قانون است؟

– طبعاً بله، در این وادی باید دید، کسانی که علاقه‌مندند قشر دموکراتیک در ایران پیش برود، قائل به این هستند که توزیع قدرت سیاسی باید به شکل مناسب صورت گیرد که گروههای قدرت متراکم وجود نداشته باشند. اگر قرار بر این است که فرآیند سیاسی در کشور باز شود، اگر قرار باشد هیچ گروه اجتماعی خود را صاحب حق انحصاری حکومت تلقی نکند و امکان

مشارکت عمومی و آزاد به معنای واقعی تر کلمه پیدا شود، اگر قرار است مجلس شورای اسلامی واقعاً کانون قدرت باشد، طبعاً باید تغییراتی صورت گیرد. البته در پراتز تأکید کنم سخنان من به این معنا نیست که حتماً باید صورت بگیرد، مسائلی را که من مطرح می‌کنم صرفاً یک دیدگاه کارشناسانه است و آن هم در شرایطی می‌تواند صورت گیرد که نظام به طور کلی و یا آقای خاتمی علاقه‌مند به تغییر باشند. برخی تنگناها و مزایقه‌ها برای گسترش جنبش دموکراتیک در ایران وجود دارد که جنبه حقوقی و قانونی دارند. چون از حیث جنبش اجتماعی و تنویر افکار و تبلیغ عقاید، به اندازه کافی در این چهار سال عمل شده و اکنون به دیوارهای ظرفیت نهایی از حیث پیشرفت جنبش دموکراتیک رسیده‌ایم. ولی اگر بحث تغییر ساختار حقوقی در ایران پیش نیاید، باید پذیرفت که نظام جمهوری اسلامی در ایران، نظام ویژه‌ای است، در این فضا، مجلس و سایر نهادهای دموکراتیک محاط و مقید به ساختار قدرت در ایران هستند، در واقع این حکومت یک حکومت مذهبی است.

● اگر بخواهیم یک نگاه دموکراتیک به جنبش دوم خرداد داشته باشیم، آیا به اعتقاد شما، جامعه کنونی ایران این ظرفیت را دارد که به یک حکومت دموکراتیک نزدیک شود؟

— به نظر من پاسخ کاملاً مثبت است. جامعه ایران نه تنها اکنون بلکه در طول قرن بیستم، توانایی پذیرش جنبشها و نظامهای دموکراتیک را داشته است، اما همیشه گروههای قدرت سنتی مثل دربار و برخی گروههای دیگر مانع از گسترش و پیشرفت پتانسیل اجتماعی برای دموکراسی شده‌اند. در دوران پهلوی گفته می‌شد، جامعه ایران استعداد دموکراسی ندارد و بر این مفهوم تکیه می‌کردند که اگر استعداد داشت، شکست نمی‌خورد. غافل از اینکه برای

گسترش تجربه دموکراسی باید شکست تجربه شود و فراز و نشیب‌هایی طی شود و آزمون خطا و تجربه پیش بیاید تا جنبش دموکراتیک بالغ شود. در کشورهای غربی نیز دموکراسی یک شبه پیدا نشده است، بنابراین به طور کلی از حیث فرهنگی، تحولات اساسی در ایران رخ داده و زمینه مساعد، برای دموکراسی فراهم است و مردم بلوغ فکری زیادی پیدا کرده‌اند، از حیث طبقات اجتماعی نیز، طبقه متوسط نیرومندی مرکب از کارمندان، دانشجویان و روشنفکران و... در کشور پیدا شده‌اند که پایه جنبش دموکراسی در هر کشوری محسوب می‌شود. از سوی دیگر پیدایش مطبوعات و تشکلهای جامعه مدنی و اصناف بیانگر این طبقه متوسط جدیدند. از لحاظ اقتصادی هم کشور توانایی هستیم، میزانی از رفاه که لازمه دموکراسی است، در ایران قابل تحقق و تصور است، همچنین از حیث تجربه سیاسی، ایران چند مرحله مانند انقلاب مشروطه، ملی شدن صنعت نفت، اوایل انقلاب اسلامی و دوران دوم خرداد را داشته است. مگر جنبش و دموکراسی در دیگر کشورها به چه معنایی است؟ به هر حال بنده هیچ تردیدی ندارم که از حیث اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی، ایران مستعد گسترش دموکراسی است ولی همیشه در ساختار قدرت سیاسی و اجتماعی و ساختار حقوقی آن دشواریهایی وجود داشته است.

● حالا که بحث به لایه‌های اجتماعی کشیده شد، اگر بخواهیم از این زاویه بحث را ادامه دهیم می‌خواهیم، این نکته را مطرح کنیم که در طول سالهای قبل از دوم خرداد به این طرف، اقشار جدیدی پیدا شدند که شاید بتوان از آنها به عنوان «گروه جدید مرجع» نام برد که توانستند با یک خرد جمعی که در جامعه وجود داشت، دوم خرداد را خلق کنند. اولاً شما این فرآیند را چگونه تحلیل می‌کنید. در ثانی مهمترین ویژگی این گروه جدید مرجع چیست؟ البته اگر شما

هم بپذیرید که چنین گروهی به وجود آمده باشد؟

- روی هم رفته باید گفت در دهه بعد از جنگ در ایران، صف آراییی نیروهای اجتماعی دچار تحولاتی شد و با ثبات اجتماعی، گسترش تحصیلات و بازگشت نیروهای درگیر جنگ و همچنین سیاست تثبیت اقتصادی و تعدیل ساختاری و خصوصی سازی و بسیاری دلایل دیگر، جامعه ایران شاهد گسترش طبقات متوسط شد. در دوران پیش از آن طبقات بالا و پایین از حیث سیاسی هیچ مشکلی برای نظام جمهوری اسلامی ایران فراهم نمی کردند، طبقات بالایی باقی مانده از دوران انقلاب و همچنین طبقات بالای موجود در این دوران از زاویه مصلحت اندیشی خواستار حفظ منافع اقتصادی خود بودند و این دوره را به سکوت برگزار کردند و حکومت نیز، تا معارضه سیاسی صورت نمی گرفت، کاری به این طبقات نداشت، مصادره اموال نیز به طور گسترده اتفاق نیفتاد، جز مصادره اموال کسانی که ضد انقلاب خوانده می شدند. از طرف دیگر طبقات پایین در ایران، طبقات بسیج شده ای بودند که در مقیاس توده ای از جمهوری اسلامی حمایت می کردند. در این دوره طبقات متوسط هیچ گونه نقشی نداشتند و بسیار خاموش بودند. بعد از سال ۶۸ طبقات متوسط هم از حیث کمی و کیفی گسترش پیدا کردند و هم اینکه آن سیاست توده ای از میان رفت و حمایت گسترده توده ای به معنای فعال آن تغییر حالت داد و برخی سیاستهای خصوصی سازی، زمینه عرض اندام طبقات سرمایه دار بالا را فراهم کرد، فشار روی طبقات متوسط کمتر شد و خود دولت از سالهای ۶۸ تا ۷۶ برخی زمینه های گسترش طبقات متوسط را فراهم کرد و در واقع گروه کارگزاران در گسترش سیاست اقتصادی که مساعد حال طبقات باشد، مؤثر بود. البته بیشتر از نظر فرهنگی و اقتصادی، زیرا کارگزاران زیاد به ابعاد مشارکت سیاسی کاری نداشتند، در سالهای پس از ۶۸ حضور طبقات متوسط آشکارتر شد که نمود آن را در انتخابات

مجلس پنجم دیدیم و همراه با این طبقات، گروهی که شما از آن به عنوان گروه مرجع نام بردید، دچار تحرک شد. گروه مرجع کسانی هستند که همه گروه‌های دیگر به نحوی از آنها تأسی و تشبه می‌جویند و شیوه رفتاری و فکری آنها را الگوبرداری می‌کنند. در گذشته نیز نه تنها عامه مردم بلکه روشنفکران نیز به روحانیت تشبه و رفتار آنها را تأسی می‌کردند. که این روند بعد از انقلاب نیز ادامه داشت، در حالی که در سالهای اخیر به نظر می‌رسد، تشبه به روشنفکران غیرروحانی، یا روشنفکران دینی و غیردینی تا حدودی بیشتر شده است و حتی در بین روحانیان کسانی هستند که از روشنفکران تشبه و تأسی می‌کنند که این معنا حالت کانونیت و تعریف گروه مرجع را پیدا می‌کند، البته این فرآیند در سطح دانشگاهها و طبقات متوسط اتفاق افتاده است. روحانیت در میان مردم از کانونیت و مرجعیت برخوردار است. به اعتقاد من روشنفکران دینی، پاسدار چیزی هستند که شما از آن به عنوان خرد جمعی نام بردید و همچنین از جامعه چند صدایی حمایت می‌کنند، این گروه پس از دوم خرداد اعتبار بیشتری یافته‌اند.

● آقای دکتر آیا به اعتقاد شما پس از دوم خرداد یک ائتلاف طبقاتی نیز شکل گرفته است؟

- به طور خلاصه باید بگویم، شکل گرفته است. این ائتلاف جدید و مدرن بیشتر حول ایدئولوژی دوم خرداد بوده است که بخشهایی از طبقات بالای مدرن، متوسط مدرن و همچنین بخشهایی از طبقات پایین مدرن را شامل می‌شود که در مقابل نیز بخش‌های عمده‌ای از طبقات بالای سنتی، متوسط سنتی و پایین سنتی اطراف ایدئولوژی محافظه‌کار، سنتگرا و با تفسیر کلاسیک انقلاب اسلامی، کانون ائتلاف هستند. به نظر می‌رسد این ائتلاف شکل گرفته و دانشگاهها به صورت کانون آن در آمده است و روشنفکران

جدید، طبقات متوسط و حرفه‌ای جدید و کسانی که به توسعه اقتصادی، رفاه و ثبات اجتماعی و امنیت علاقه‌مندند و از عملکردهای گذشته دل خوشی ندارند، این ائتلاف را شکل داده‌اند.

● به اعتقاد شما از این ائتلاف طبقاتی چه انتظاراتی در تغییر ساخت قدرت می‌توان داشت؟

- از روی آمار انتخابات می‌توان گفت از حدود ۳۰ میلیون آرائی که ۲۰ میلیون آن متعلق به آقای خاتمی بود، می‌توان نتیجه گرفت که دو سوم جمعیت فعال سیاسی ایران، پشتوانه این ائتلاف هستند که بیش از اکثریت مطلق است که هوادار تغییرات اجتماعی هستند و از شعارها و برنامه‌های آقای خاتمی حمایت کرده‌اند. قاعدتاً باید انتظار داشته باشند که شعارهایی را که آقای خاتمی مطرح کرده‌اند، به منصفه تحقق ببینند و به صورت ملموسی اجرا شود و مشارکت سیاسی از گذشته معنی‌دارتر باشد. به خصوص نهادهای دمکراتیک - که تکیه‌گاه جنبش هستند - فعال باشند مانند مجلس شورای اسلامی که باید در پیشبرد خواسته‌های جنبش فعال باشد ولی خوب، ساختار قدرتی که در ایران وجود دارد، حدودی بر این پیشرفت، خواسته‌ها و تحقق آن منع کرده است.

● پس تکلیف اکثریتی که در جامعه خواسته‌هایی را مطرح کرده‌اند، چه می‌شود؟

- این مسئله دیگری است، زیرا ممکن است اکثریتهای سیاسی تغییر پیدا کنند ولی با تغییر اکثریتهای سیاسی ساختار قدرت حقوقی و سیاسی، به خصوص در کشوری مانند ما به طور اتوماتیک تغییر پیدا نکند و نمی‌کند. لابد باید تحولاتی رخ دهد تا این تحول در ساختار اکثریت سیاسی جامعه در سطح

ساختارهای نهادی، حقوقی و سیاسی تحقق پیدا کند. بنابراین اگر به صورت منطقی بگوییم که ۹۰ درصد مردم خواستار تغییراند، هیچ ضرورتی وجود ندارد که تغییراتی در ساختار حقوقی موجود ایجاد کنند.

● در واقع می‌فرمایید، باید یک اراده سیاسی در ساخت قدرت مبنی بر تغییر وجود داشته باشد، که چنین تغییراتی به وجود بیاید؟
- بله، دقیقاً همین طور است.

● آقای دکتر بشیریه! یکی از راهکارهایی که اهالی دوم خرداد می‌توانستند با تکیه بر آن، عامل به اجرای مطالبات جنبش باشند، تقویت زمینه ایجاد تشکیلات مدنی بود، آیا از نظر جامعه‌شناختی در جامعه ایران زمان آن فرا رسیده بود که دوم خرداد بتواند به تأسیس و تقویت نهادهای مدنی اقدام کند؟ اگر جواب مثبت است، آیا از سوی جبهه دوم خرداد در این زمینه کوتاهی نیز صورت گرفت؟

- به نظر بنده این مطالبات به موقع و حتی دیرتر از موقع مطرح شد، زیرا مطالبات سابقه‌داری در ایران بوده است که ساختار قدرت در سابق اجازه طرح چنین مطالباتی را نمی‌داد. البته برای طرح آن باید نهادها و تشکلهای جامعه مدنی وجود داشته باشند تا بتوانند در ساختار قدرت و به خصوص در پارلمان مؤثر واقع شده و در پیشبرد خواسته‌ها و مطالبات گروههای مختلف اجتماعی تأثیرگذار باشند. بنابراین از حیث زمان، در سیر تاریخی انقلاب اسلامی در ایران با توجه به پایان جنگ، تثبیت نظام و غیره وقت آن رسیده بود که این مطالبات فراموش شده و خفته و خاموش حقوق مدنی و سیاسی و همچنین مطالبات اقتصادی و فرهنگی مطرح شوند. جنبش دوم خرداد نیز به خوبی در طرح آن مؤثر واقع شد و آقای خاتمی نیز در بیان این خواسته‌ها

اهتمام کافی داشت و به دنبال پیدایش برخی تشکلهای جامعه مدنی، فضا برای فعالیت احزاب سیاسی نوپا فراهم شد و شمار قابل توجهی از تشکلهای سیاسی پیدا شدند. لذا من فکر می‌کنم هیچ کوتاهی چه در تبیین مطالبات و چه در عرضه مطالبات جامعه مدنی و چه در ایجاد احزاب سیاسی و طرح آن نزد افکار عمومی صورت نگرفته است. حتی آقای خاتمی بیش از یک رئیس جمهوری معمولی اقداماتی در این زمینه انجام داد که بر ملا کردن برخی جریانات مؤثر بود. از سوی دیگر آقای خاتمی در تنویر افکار و در جنبه آموزشی مفاهیم دوم خرداد، نقش ویژه‌ای داشت. نقش ایشان تنها در جنبه اجرایی نبود، زیرا ابعاد فرهنگی مطرح شده. از سوی ایشان بسیار مهم بوده است. بنابراین من هیچ کوتاهی در زمینه تبیین نظری از سوی نیروهای جنبش دوم خرداد نمی‌بینم، همه اینها به مسئله‌ای که قبلاً مطرح کردم، باز می‌گردد.

● یعنی شما آقای خاتمی و جبهه دوم خرداد را در این عرصه موفق می‌دانید؟
— بنده موفق می‌دانم، هم از حیث تغییر فضا و هم از حیث عملکرد و برنامه‌ها و هم از زاویه صراحت و شفافیت سیاسی این جنبش، چیزی کم نگذاشته است. حالا اگر جنبش پیشرفت نکرد، به دلیل فقدان استراتژی و کوتاد آمدن آقای خاتمی نبوده است، آقای خاتمی رئیس جمهوری هستند که باید در چارچوب قانون عمل کند، اگر کسانی اشکالی می‌بینند، به دلیل ساختار حقوقی است که وجود دارد که آن هم میراث انقلاب اسلامی است. حالا می‌خواهند آن را تغییر بدهند و یا می‌خواهند ندهند، من هیچ چیزی نمی‌گویم که تغییر بدهند یا ندهند، چون من در مقامی نیستم که بخواهم چنین حرفی بزنم، این حرف را باید مقامات حکومتی مطرح سازند، اما به عنوان یک کارشناس می‌گویم که دوم خرداد، این پتانسیل را دارد که باید دیواره‌های نظام حقوقی را بشکند تا

جنبش بتواند پروبال گرفته و رشد کند. و یا اینکه همین طوری در این چارچوب حقوقی فعالیت کند و برخی خواسته‌های عمومی را پیش ببرد و به اعتقاد من می‌توان پیش برد، این گونه نیست که پیش نرود، مثلاً در سیاست‌گذاری‌های مختلف، می‌توان تا جایی که به جداره‌های حساسیت برانگیز برخورد نکند، اقداماتی انجام داد همان طور که تاکنون هم اقداماتی انجام یافته است.

● آیا پرداختن به مفاهیم غیرسیاسی می‌تواند در پخته کردن جامعه و آماده کردن فضا برای پرداختن بر ساخت سیاسی مثمر ثمر باشد؟

البته در دراز مدت بله، اما در کوتاه مدت تأثیرگذار نبوده است. چون مطالبات، خیلی قابل ملاحظه بود و جنبش دوم خرداد نیرومند و افکار عمومی سازمان یافته بودند. مطبوعات نیرومندی پیدا کردیم، همه اینها در مقیاس با نظامهای دمکراتیک گسترش یافته‌اند. بنابراین در کوتاه مدت مؤثر نبوده و قابل انتظار هم نیست که مؤثر واقع شود، باید در نظر داشت اگر یک اکثریت سیاسی جدیدی پیدا شود، به این معنی نیست که باید بلافاصله ساختار حقوقی تغییر یابد، یک عامل واسطی در کار است که اراده جدید اکثریت تازه را به ساختار و قدرت دیگری تبدیل کند. البته ساختار و قدرت معمولاً متصلب است و مقاومت می‌کند، چون طی سالهای اقتدار، برای آنها منافع شکل گرفته و آنها حاضر نیستند منافع خود را از دست بدهند، و هم اینکه گروههای واجد حق انحصاری مطرح می‌شوند. از آنجایی که قانون اساسی، میراث انقلاب اسلامی محسوب می‌شود. لذا اقدام از طرفی غیر از هیئت حاکمه، خیلی سخت است. به نظر من بالاخره هیئت حاکمه باید یک زمانی گام پیش بگذارد.

برای حفظ نظام جمهوری اسلامی در ایران، باید مشارکت واقعی را

ترغیب کرد و به تنوع فرهنگی اجازه فعالیت داد، اگر آنها متقاعد شوند، مسئله قابل حل است، چون ایدئولوژی طرز فکر و تلقی و برداشتهای هیئت حاکمه بسیار مهم است، اگر این تغییرات اتفاق بیفتد، از سطوح پایین مورد حمایت قرار می‌گیرد. البته هیچ تضمینی نیست که با تغییر اجتماعی و فرهنگی، الیت حاکم نظر خود را تغییر دهد ولی خوب می‌تواند مؤثر باشد. هر چند که مجموعه عوامل مربوط به نظام جهانی، جهانی شدن، ناکامی‌ها، شکست‌ها، پیشرفت‌ها، تجربه گرفتن‌ها و درس عبرت گرفتن‌ها، می‌تواند در الیت سیاسی تغییرات فکری ایجاد کند، البته این طوری نیست که یکباره اعلام شود ما تغییر فکری کردیم، لذا باید مراقب این بعد نیز بود.

عبور از خاتمی

دکتر محمدرضا تاجیک

بی تردید، ایده «عبور از خاتمی» ریشه در آغازین روزهای به سیادت رسیدن (هژمونیک شدن) گفتمان خاتمیسم دارد. تسابق عظیم و شگرف سیاسی - گفتمانی دوم خرداد و متعاقب آن به پیروزی رسیدن یک «ایده»، یک «روش» و یک «منش» خاص حکومتی و تدبیر منزل، موجب بروز و ظهور کانونهای مختلف مقاومت و پادگفتمانهای گوناگون (با هویت‌های نقیضی و اپوزیسیون مشربی) گردید. در بستر گفتمانی عده‌ای، خاتمی و خاتمیسم به مثابه یک «تهدید»، و در بستر گفتمانی برخی دیگر، به مثابه یک «فرصت» تعریف شد. عده‌ای نیز، در سیمای او و ایده‌اش «فتنه»‌ای بزرگ را تصویر کردند که جز به بلندای عمر نظام نخواهد افزود و جز انفعال و سرگشتگی اپوزیسیون را به ارمغان نخواهد آورد.

جنبش کارنوالیستی و مردمی دوم خرداد، پیام بسیار شفاف برای گروه‌های اپوزیسیون خارجی و جناح‌های سیاسی مخالف داخلی داشت: با توسل به استراتژی‌های «تسابق»، «تقابل» و «تخالف» نمی‌توان منزلت آلترناتیوی خاتمی را کسب کرد و تنها بازی در شهر شد. بنابراین، گزینه استراتژیک برتر پیرامون ایده «عبور از خاتمی» شکل می‌گیرد. این ایده به مثابه یک «نقطه گره‌ای Nodal Point»، ائتلافی نانبسته میان گروه‌های سیاسی

مختلف ایجاد می‌کند و «زنجیرهای از تمایزها» ظاهر می‌شود، که با وجود تمایز نظری - تحلیلی، وفاقی استراتژیک (حداقل در این زمینه) یافته‌اند. در جامعه ایرانی، آستانه انتخابات، آستانه ورود به عرصه و حریم شکل گفتمانی، فضای سیاسی و نظام معنایی و رفتاری نسبتاً متفاوتی نیز هست. در فضای گفتمانی حاکم بر این دوران، بسیاری از بی‌رنگها اسیر رنگ می‌شوند؛ بسیاری از هویتها شفافیت خود را از دست می‌دهند، بسیاری از مفاهیم باردار معانی جدید می‌شوند؛ بسیاری از مرزهای اخلاقی و ارزشی فرو می‌پاشند؛ و بسیاری از «ساخت»ها و «زیرساخت»ها فرو می‌ریزند. اما، «سیاست»شان و منزلتی زیربنایی می‌یابد و پرتو خود را بر تمامی امور می‌افکند و زمینه را برای درانداختن انواع طرح‌ها، سناریوها و استراتژی‌ها مهیا می‌سازد.

اگرچه، شکل‌گیری این سناریوها و استراتژی‌ها، ریشه در آغازین روزهای بعد از پیروزی جنبش دوم خرداد دارد، لکن، با نزدیک شدن به زمان تجربه بازی سیاسی (انتخاباتی) دیگر و آزمون کارآمدی استراتژی‌ها و ضداستراتژی‌های مختلف، مجال و عرصه برای بازنمایی و نقش‌آفرینی بیشتر مهیا می‌شود، امکان تأمل و تعمق و تحلیل نیز بیشتر فراهم می‌گردد. از این رو، چه خواهان پیروزی در تسابق سیاسی - انتخاباتی پیشاوری باشیم، و چه دلمشغول آفرینش حماسه‌ای دیگر در تاریخ این مرز و بوم باشیم، لاجرم از آن هستیم که مقتضیات و ملاحظات (روح) زمانه خود را درک نماییم؛ ممیزه‌های آن را نسبت به دوره قبل تشخیص دهیم؛ حوادث محتمل آینده را تخمین زنیم؛ رفتار سیاسی بازیگران سیاسی را در شرایط مختلف پیش‌بینی کنیم و تمهیدات و راهبردهایی برای بهره بردن از «فرصت‌ها» و تحدید و مهار «تهدیدات» آتی بیندیشیم.

با این مقدمه کوتاه، اجازه بدهید وارد بحث شده و نقطه عزیمت تحلیلی

خود را «نقطه آغاز» جنبش تاریخی دوم خرداد قرار داده و همراه و همگام با سیر تطور آن، تأملی در چگونگی شکل‌گیری «پادگفتمان‌ها» و «رهیافت‌ها و راهبردها» بی‌همچون «عبور از خاتمی» داشته باشیم.

از خرداد تا خردادی دیگر

بی‌تردید، دوم خرداد، انقلابی دیگر - به بیانی دیگر - در جامعه ما بود. نشان از یک چرخش ژرف در حیات سیاسی - اجتماعی مردم ایران داشت. این جنبش «آغاز» تحولی و اساسانه^۱ در جامعه ما بود. به رغم محفوظ ماندن قداست کانون‌های ارزشی نظام در فرایند این تغییر و تحول، دقایق و عناصر سازنده و پردازنده ساخت و ساحت جامعه، موضوع قرائتی متفاوت قرار گرفته و گفتمانی نوین در عرصه «سیاست»، «اجتماع» و «فرهنگ» را شکل داد. بنابراین، حرکت و اساسانه (Deconstructive) دوم خرداد صرفاً هجمه‌ای شالوده‌شکن و سامان‌برانداز نبود، بلکه نوعی بازسازی بود که مصالح و تار و پود عمارت جدید خود را نه از برون که از درون جست. و اساسی جامعه را با قرائتی متفاوت از آن قرین کرد، اما نه آن قرائتی که بداعتش خبر از یک گسست رادیکال بدهد. جنبش و اساسی دوم خرداد جنبش وارد کردن حاشیه در متن (به مثابه مکمل آن) بود. سیاست توجه به «نادیده‌انگاشته‌گان» و «طرده‌شدگان» بود. لذا خیل مریدانش «دگر» تعریف شدگان جامعه شدند. آنانی که مورد بی‌مهری و بی‌عنایتی واقع شده بودند و در سپهر اندیشه و احساس برنامه‌ریزان زمانه جایی نداشتند.

دوران بعد از جنگ از یک سو، بستری مهیا برای شکل‌گیری حرکتی و اساسانه در قاعدهٔ هرم جامعه شد، و از طرف دیگر، مجال و افقی برای ارائه قرائتهای گونه‌گون و اندیشیدن درباره انشاهایی متفاوت متن جامعه و مناسبات آن، فراروی بازیگران رسمی و غیررسمی و آشکار و پنهان گشود.

آنچه در قاعده جامعه جوان ما می‌گذشت نشان از گسترش و تعمیق نوعی آگاهی و شعور اجتماعی و فرهنگ سیاسی داشت که تبلور محسوس خود را توامان در چهره‌ای خاص از قدرت و در سیمای کانونهای متنوع مقاومت در برابر گفتمان مسلط، یافت. این چهره خاص از قدرت چهره میکروفیزیک قدرت بود. چهره‌ای که میشل فوکو به تئوریزه کردن ابعاد و فن‌آوریهای اعمال آن پرداخت. از منظر فوکو این چهره از قدرت لزوماً آشکار، فیزیکی، متمرکز و قابل سنجش نیست. با «عاملیت» و «علیت» قرین نیست. نوعی کالا و یا مالکیت نیست. بلکه نوعی از قدرت است که در ابدان تجلی می‌یابد. در همه چیز و همه جا هست. بیشتر از پایین می‌جوشد تا از بالا. سلاحش نه سخت‌افزار نظامی که نرم‌افزار فکری است.

این همان چهره قدرتی بود که قبلاً در فرآیند انقلاب نقش بازی کرده، قدرت حاکم را مقهور و مجذوب خود نموده و انقلاب را به پیروزی رسانده بود. از این منظر، دوم خرداد بازگشتی بود به دوران انقلاب ۱۳۵۷. تلاشی برای انشای دوباره گفتمان فراگیر انقلاب اسلامی در ظرف زمانه خود. در فرآیند آن فن‌آوری‌های اعمال چهره نوین قدرت باز تولید شده و هویت‌های متمایز تشکیل «سلسله‌ای همگون» (Chain of equivalencies) دادند. به بیانی دیگر، دوم خرداد بازگشت به دورانی بود که رسالت پیشتازی را بر عهده نسل جوان نهاده بودند و همه مردم از هر قشر و دسته و گروهی و با هر قومیت و فرهنگ و مذهبی رهرو راهش شده بودند. همگی در تعریف «دگر» خود اتفاق داشتند و در پی یک پرچمدار قافله روان بودند و همه آمال و آرزوهای خود را در سپهر این رود روان محقق می‌دیدند و در مسیرش به جمع‌آوری خار و خاشاک مشغول بودند.

در عین حال چنین حرکتی، مقاومتی - در شکل یک پادگفتمان - بود در مقابل قدرتی که از گفتمانهای سیاسی، فرهنگی و اجتماعی تمامت‌گرا و تک

گفتار ساطع می‌شد. نوعی مقاومت در برابر قرائتی خاص از جامعه و مناسبات آن. قرائتی که امتیاز انحصاری تألیف متن جامعه را در اختیار گروهی خاص قرار داده بود که در آمدش چیزی جز یک فرا متن با حاشیه‌ای فراخ و حاشیه نشینانی فراوان نبود. در حریم آن بسیاری احساس «خودی» بودن نمی‌کردند. در عرصه‌اش منزل و مأمنی برای خود نمی‌شناختند. در سپهر گفتمانش بازتابی از نیازها و تمایلات خود نمی‌دیدند و در آموزشهایش پاسخی برای سوالات زمانه خود نمی‌یافتند. در پشت و روی جلدش «نه» ای بزرگ نقش بسته بود. نه کس را یارای ورودی نقادانه بدان بود و نه خروجی آزادانه از آن.

بدین سان، سلسله‌ای سازواره از هویت‌های متمایز (Chain of differences) شکل گرفت. سلسله‌ای که حلقه‌های اتصال خود را در درونی‌ترین (باور و اعتقاد به ثقل‌های ارزشی نظام) و بیرونی‌ترین (پذیرش نظام موجود به عنوان قابل تحمل‌ترین آلترناتیو ممکن) لایه‌های نظام جستجو می‌کرد. آنچه به مثابه ریسمانی در این پراکندگی و کثرت، انتظام و وحدتی ایجاد کرد، گفتمان فراگیر، سقف گون و هژمونیک خاتمی بود. تار و پود گفتمان خاتمی آمیخته‌ای از عناصر و دقایق بدیع (و از منظری بی‌بدیل) و قدیم بود. در قرائت او از اجتماع، رابطه‌ای همنشینی و نه جانشینی میان «سنت» و «مدرن»، «جامعه مدنی» و «جامعه ولایی»، «جوان»، «پیر»، «زن» و «مرد»، «خودی» و «دیگری»، «قانون» و «شریعت»، «نیاز» و «ارزش»، «مشروطیت» و «جمهوریت»، «تئوکراسی» و «دموکراسی» و... برقرار گشته و ثقلهای جامعه و نظام در منزلت خود محفوظ ماندند.

همچون گفتمان امام خمینی (س) که بدان سبب که از یک طرف بازتاب دهنده تمامی عناصر مترقی و انقلابی سایر گفتمان‌ها بود و از سوی دیگر، دقایقی فراسوی نظام اندیشگی سایر گروه‌ها را در خود انعکاس داده بود و